

را نیمه کاره رها می‌کنند اما شما ۴ سال زمان برای این اثر گذاشته‌اید چه چیزی باعث شد که شما تا این حد به این اثر و ایده خودتان پایبند باشید؟

خوب حقیقت این است که من به این کار ایمان داشتم. اما نکته‌ای که به نظر من وجود دارد در تفاوت یک نقاش معمولی با یک نقاش حرفه‌ای است؛ دقت در جزئیات! میکل آنژ ۶ ماه به یک سنگ نگاه کرد تا از درون آن مجسمه داوود را بعد از سه سال بیرون کشید. پس اثر هنری چیزی نیست که بتوان برای آن زمان تعیین کرد. در این پروژه باز بگران زیادی آمدند و به دلایل مختلف رفتند اما دوستانی که ماندند به خودشان و کار ایمان داشتند. فکر می‌کنم برای خلق اثر یک هنری نباید به زمان توجه کنیم چرا که عشق ما به آن اثر هنری باید ما را از بعد زمان جدا کند. ما برای ساخت ۳۰ ثانیه از اثر و برای آنکه منطق موجود در اثر، صحنه مردان و زنان و هماهنگی میان آنها از نوع فلسفی و هنری شکل بگیرد زمان زیادی می‌گذشتیم و پس از اینکه کار پیشروی می‌کرد بعد از چند صحنه ممکن بود صحنه دیگری به وجود بیاید. به حال احساس می‌کردیم منطق صحنه قبلی با منطق صحنه فعلی جور نیست در نتیجه باید برمی‌گشتیم و صحنه پیشین را متناسب با منطق جدیدی که به آن رسیده بودیم اصلاح می‌کردیم، باید تلاش می‌کردیم که همه چیز با مباحث فلسفی کارمیک سازگار باشد. ما در آخرین دیالوگ بستری ایجاد کردیم که خود بکت هم به آن توجه دارد. اینکه ما انتظاری داریم که انتظار می‌کشیم. فلسفه کارمیک این چنین است که ما از خودمان یک انتظاری داریم و به خاطرش انتظار می‌کشیم اگر منفعل باشیم آن انتظار درون ما، ما را به سمت چیزی که می‌خواهیم و انتظار داریم سوق می‌دهد و ما قدم‌هایی هر چند آهسته به سمت خواسته و هدفمان برمی‌داریم.

در نهایت انتظار دارید که اثرتان چه تأثیری به روی مخاطب بگذارد.

سوال پیچیده‌ای است، چرا که انسان از هر واقعه برداشتی دارد و نمی‌توانیم بگوییم دوست داریم چنین شود. بیشترین چیزی که دوست داریم این است که سطح آگاهی تماشاگر بالا برود دیدگاه من به تئاتر سینما یا هر هنر دیگری این است که یک اثر و یا یک کتاب خوب آن است که سطح آگاهی مان را افزایش دهد. ما انسان‌ها مثل استاد برای یکدیگر می‌مانیم باید همدیگر را ارتقا دهیم. برای من بسیار لذت بخش خواهد بود اگر که در برخورد با اثر من سطح آگاهی تماشاگر تلنگری بخورد. فکر می‌کنم این مهم‌ترین رسالتی است که یک انسان می‌تواند در اثر هنری خود دنبال کند.

باعث می‌شود که از آن عدم قطعیت خارج شویم. من در این کار یاد گرفتم تنها چیزی که وجود دارد شاید است و همه چیز هم می‌تواند درست باشد و هم نادرست. من برای طراحی صحنه ۱۵ الی ۲۰ بار ایده‌های مختلف را طراحی کردم تا اینکه در نهایت به چوب بری رفتم و خواستم تا چوب‌هایی که در نظر داشتم به من بدهند و به شکل خیلی عجیبی وقتی که چوب‌ها را به محل ساخت آوردیم انگار که زندگی آنها را چیده باشد به شکل یک پازل بی‌نقص همه چیز سر جای خود قرار گرفت و من در آن لحظه با خودم فکر کردم که چرا اینقدر خودم را اذیت می‌کردم منی که انقدر دغدغه داشتم که طراحی صحنه‌ام چه باید باشد. آن درختی که به روی صحنه می‌بینید چوب‌های نیم متری هستند که به صورت پازل به هم وصل شده‌اند. من کاملاً به شکل رندوم چوب‌ها را انتخاب کردم خیلی جالب بود چون من به شدت دنبال درختی بودم که به شکل هلال باشد و با نور پردازی به شکل یک چشم در بیاید اما زمانی که دکور را می‌ساختم کاملاً به صورت بداهه عمل کردم و کسانی که شاهد ماجرا بودند متعجب بودند که چطور می‌شود به شکل بداهه چیزی دقیقاً شبیه آنچه می‌خواستیم در بیاید، طوری که حتی نیازی نبود که برای ایستایی این چوب‌ها در کنار هم کار خاصی انجام بدهیم.

موسیقی بخش مهمی از اثر شماست ایده این سبک اجرایی چگونه شکل گرفت

من از سال ۹۸ ترجمه در انتظار گودورا آغاز کردم. ترجمه‌های دیگری از آن خوانده بودم ولی هیچ کدام آنچه که باید نبود. استارت کار یک ماه قبل از کرونا خورد، در آن زمان هنوز بحث موسیقی نبود اما ذهنیت من این بود که این کار باید حتماً یک موسیقی مختص به خودش را داشته باشد. ابتدا موسیقی انتخابی استفاده کردیم بعد گروهی بود که حدود ۲ سال با آنها همکاری کردیم و بعد از تحقیقات زیاد به ساز ویولن رسیدیم. در همین گیر و دار مطالعات و تست کردن بودم که آقای طیبی همسرشان را که ویولونیست هستند به من معرفی کردند درست به مانند ایده طراحی صحنه که مانند یک پازل شکل گرفت اینجا هم ایده ویولن و موسیقی مثل یک پازل خود به خود چیده شد و شکل گرفت. می‌توانم بگویم که زندگی همه چیز را چیده، من و همه انسان‌ها فقط آن نقشی را که به ما سپرده شده را بازی می‌کنیم و همه چیز در زمان درستش چیده خواهد شد. فکر می‌کنم یک روح مقدسی بر اثر اشراف داشت که به خاطر عشق و همدلی میان گروه بود، شاید چیزی از سمت کائنات که اثر ما را به جلو می‌راند.

امروز کارگردانان جوان زیادی هستند که عاشقانه یک اثر را انتخاب می‌کنند ولی به دلایل زیادی آن

ذره بین می‌رفت و تفکیک می‌شد تا ما بتوانیم درک کنیم که آن نمود بیرونی که می‌بینیم چه بعدی درونی دارد و از کجا سر چشمه می‌گیرد. باید کشف می‌کردیم که این ناامیدی و انتظاری که هنوز هست از چه چیزی نشأت می‌گیرد. چیست که یک انسان را که نماد میلیون‌ها انسان دیگر است همچنان منتظر نگه داشته است. این کند و کاو بسیار چالش برانگیز بود ما ساعت‌ها با دوستان گروه‌مان به بحث و بررسی می‌پرداختیم تا کاملاً درک کنیم که چه المان‌هایی را باید رعایت کنیم تا برای مخاطب قابل باور باشد و ما به عنوان یک فرد جدا نبیند و هم از نظر هماهنگی، میزانشن، بازی و درونیات بر منطقی یکپارچه استوار باشد. این سلسله مراتب مانند یک دانشگاه عمل کرد. تک به تک دیالوگ‌ها بررسی شده و روی آنها ساعت‌ها وقت گذاشته شده تا بتوانیم کار را به این درجه که امروز می‌بینید برسانیم.

علیرضا حاجی بابایی:

شاید، تنها قطعیت موجود است!

در این نمایش شما از منظر روانشناختی به اثر در انتظار گودو نزدیک شدید، این مسئله چگونه توانست در نمایش بسط پیدا کند؟

این مسئله، مبحثی گسترده و پیچیده است. ما فقط برای آنکه بتوانیم اشاره‌ای برای مخاطب داشته باشیم در تئووال به کلماتی مثل آنیما و آئیموس اشاره کردیم. ما ابعاد و عناصر مضمونی دیگر را بر اساس تحقیقات فروان به اثر اضافه کردیم. فکر می‌کنم در انتظار گودو اثری است که به نوعی بین تئاتری‌ها تابو شده و خیلی فوکوس هستند که مبادا نکته‌ای در آن جایجا شود، در حالی که خود بکت این اثر را بر اساس فلسفه عدم قطعیت نوشته است. و متأسفانه عده‌ای از دوستان در عالم تئاتر با دید مطلق گرایبی به این اثر نزدیک می‌شوند. علاوه بر این ما از فلسفه‌های گوناگونی در این اثر استفاده کردیم و از آنیما و آئیموس که محسوس ترین بخش اثر است نام بردیم. تا مورد حجمه قرار نگیریم. از منظری دیگر بحث شیروفرن بودگی را در کاراکتر ولادیمیر نهادیم. ما در صحنه ولادیمیر، استراگون، آنیمای ولادیمیر، آنیمای استراگون را می‌بینیم، اما استراگونی که در واقع تخیل و ساخته ذهن ولادیمیر است و به این شکل یک نظریه جدید ارائه کردیم، با این جمع بندی که ولادیمیر یک آنیما دارد و یک کاراکتر خیالی که در تنهایی خود ساخته و آن استراگون است. حال استراگون نیز یک آنیما دارد، که در ذهن آنیمای ولادیمیر است به نوعی در ذهن ذهنش قرار دارد و بدین ترتیب یک رویکرد فلسفی دیگر به اثر وارد کردیم. ما برای آنیمای استراگون حرکات و بازی شکسته طراحی کردیم چرا که رئالیستی نبود به او شخصیت دادیم. آنیمای استراگون دوست دارد که به پیشرفت برسد، می‌خواهد ارتقا پیدا کند و زمانی به آن دست می‌یابد که کاراکتر اصلی ولادیمیر صدای او را می‌شنود.

در مورد طراحی صحنه و لباس اثر بگوئید

اجازه بدهید توجه شما را به نکته‌ای که در انتظار گودو هست جلب کنم، کلمه شاید!... فکر می‌کنم که در دنیا هیچ قطعیتی وجود ندارد اگر در مورد هر چیزی که در کار هست صحبت کنیم و نظر م را بگوئیم یک قطعیتی به آن داده‌ام و این

